

جغرافیای و سیاست در دنیای واقعیت‌ها

(نگاهی کوتاه به پاره‌ای از مفاهیم
جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک)

دکتر پیروز مجتهدزاده - دانشگاه لندن

پیشگفتار

در اواخر دهه ۱۳۴۰، هنگامی که دوره کارشناسی جغرافیای انسانی - اقتصادی را در دانشگاه تهران می‌گذراندم، جغرافیای سیاسی رشته تازه‌ای بود که در دو دانشکده «ادبیات و علوم انسانی» و «حقوق و علوم سیاسی» تدریس می‌شد. پیش از آن، جغرافیای سیاسی در جمع مباحث جغرافیای انسانی از سوی استادانی چون دکتر مسعود کیهان و دکتر محمد حسن گنجی و تا حدودی، دکتر کاظم ودیعی، پی‌گیری می‌شد. مهندس محمد علی مخبر، نماینده ایران در کمیسیون حکمیت مرزی ژنرال آلتای میان ایران و افغانستان، در سال ۱۳۳۴ کتاب مختصری درباره مرزهای ایران نوشته بود و برخی از ارتشیان چون سبهد امان‌اله جهانیانی، سرلشکر محمود محسنی شبستری، سرتیپ غلامعلی رزم‌آرا و چندتن دیگر آثاری درباره بخش‌هایی از مرزها و سرزمین‌های سرحدی ایران داشتند. از آن میان، سرهنگ دکتر ایزدی اکنون پی‌گیر مباحث جغرافیای سیاسی در دانشگاه است. در دهه ۱۳۴۰ برای نخستین بار جغرافیای سیاسی به گونه واحد درسی مستقلی بوسیله بانو دکتر دره میرحیدر در دانشگاه تهران تدریس می‌شد. در سال ۱۳۵۳ که برای دوره کارشناسی ارشد وارد دانشکده خاور و آفریقا شناسی دانشگاه لندن شدم، از جغرافیای سیاسی جز بحث در اطراف

فزونی گرفتن نوشته‌های جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک در شش سال اخیر در کتب و رسانه‌های فارسی زبان، بویژه در اطلاعات سیاسی - اقتصادی، به منظور تجزیه و تحلیل چگونگی بروز، اثرگذاری، و پی‌آمدهای دو رویداد بزرگ دهه ۱۹۹۰، یعنی فروپاشی جهان دو قطبی در نتیجه سرنگون شدن اتحاد شوروی پیشین و پیمان ورشو، و حمله عراق به کویت که به صف‌آرایی بزرگ در اردوگاه باختر پیشین (پیمان ناتو) برای بازسازی استقلال سیاسی کویت و اثرگذاردن این دو رویداد بر نظام دگرگون‌شونده جهانی انجامید، مبحث «جغرافیای سیاسی» و «ژئوپولیتیک» را به جمع مباحث کاربردی جاری در فرهنگ سیاسی روزمره دنیای فارسی زبان افزود. این دگرگونی نویدبخش در جهانی اندیشی سیاسی - جغرافیایی در دنیای فارسی زبان بی‌سابقه است، و اینک، برای نخستین بار، می‌توان به جرأت ادعا کرد که گفتگو درباره مفاهیم «جغرافیای سیاسی» و «ژئوپولیتیک» می‌رود تا در بستر اصلی مباحث دانشگاهی - مطبوعاتی دنیای فارسی زبان قرار گیرد. این پیشرفت ارزنده در کاربرد عملی این مباحث آسان به دست نیامده و راه درازی تا بدین سرمنزل پیموده شده است.

می‌سازد. اراده یا خواست جمعی یک گروه انسانی یا یک ملت، قدرت ملی آن گروه انسانی یا ملت شمرده می‌شود. امکانات اقتصادی و بازرگانی، نیروی نظامی و توانمندی دیپلماتیک ابزارهای قدرت ملی در راه تأمین منافع ملی است. مطالعه نقش آفرینی درون - کشوری این پدیده در چارچوب مطالعات جغرافیای سیاسی پی‌گیری می‌شود، حال آنکه مطالعه کارکرد منطقه‌ای و جهانی این مکانیزم در حوزه مطالعات ژئوپولیتیک قرار می‌گیرد. البته «جغرافیای سیاسی» و «ژئوپولیتیک» تعاریف دیگری هم دارد؛ از جمله اینکه جغرافیای سیاسی به مطالعه اثر تصمیم‌گیری‌های سیاسی بر محیط جغرافیایی می‌پردازد، مانند تقسیم کردن سرزمین و پدید آوردن مرزها، در حالی که ژئوپولیتیک نقش محیط جغرافیایی را در تصمیم‌گیری‌های سیاسی بررسی می‌کند، مانند تصمیم‌گیری در زمینه نقش آفرینی و رقابت‌های سیاسی منطقه‌ای و جهانی از راه بهره‌گیری از امکانات محیط جغرافیایی. جغرافیای سیاسی به مباحثی می‌پردازد که بیشتر جنبه جغرافیایی دارد و همیشگی است، اما ژئوپولیتیک موضوعاتی را مورد توجه قرار می‌دهد که بیشتر به محیط سیاسی مربوط می‌شود و دگرگون‌شونده است.

برخی اندیشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسی، مانند ریموندو استراسولدوی ایتالیایی، جغرافیای سیاسی را بُعد فضایی، یا جغرافیایی علوم سیاسی دانسته‌اند، اما از دید جغرافیا این دانش را باید تشخیص و مطالعه پدیده‌های سیاسی در محتوای فضایی (روی زمین) آنها دانست؛ چه این مطالعه برای بررسی پدیده‌هایی چون «مرز» باشد، یا اشکال جغرافیایی ناشی از اعمال حاکمیت دولتی، یا پویایی سیاسی واحدهای نوین حکومتی. به هر حال توجه اصلی در جغرافیای سیاسی معطوف به «قدرت» است، در حالی که حکومت یکی از پدیده‌ها در جغرافیای سیاسی است و مرز پدیده مهم دیگری.

از اواخر قرن نوزدهم، هنگامی که جهان شاهد اوج‌گیری ژئوپولیتیک مستعمراتی اروپایی بود، جهانی‌اندیشیدن، یا اندیشیدن درباره نیروهایی که جهان سیاسی را به حرکت درمی‌آورد، رونق گرفت. رونق گرفتن «جهانی‌اندیشی» با تولد «جغرافیای سیاسی» هم‌زمان بود و چندان دور از واقعیت نخواهد بود اگر بگوییم که جهانی‌اندیشی قرن نوزدهم تولد «جغرافیای سیاسی» را سبب گردید و جغرافیای سیاسی «جهانی‌اندیشی» را نظم و نظامی تازه بخشید.

قرن بیستم، دوران برخورد‌های سخت میان اندیشه‌های فلسفی در راه نظام دادن به جهان سیاسی بود. جهانی‌اندیشی در این دوران میدانی فراهم آورد تا برخورد اندیشه‌های امپریالیستی، لیبرالیستی و سوسیالیستی، سرنوشت نظام جهانی را ترسیم نماید. امپریالیزم پایبندی به دیدگاه رقابت‌های میان - دولتی را با سرسختی پی‌گیری کرد، دیدگاهی که کشش و کوشش‌ها و کنش و واکنش‌ها در آن به تلاش متقابل نیرومندان و ناتوانان محدود است، تلاش‌هایی که به توانگرتر شدن نیرومندان می‌انجامد و تنها به بهای زیان دیدن ناتوانان و ناتوان‌تر

مسائل مرزی خبری نبود. دوره کارشناسی ارشد دیگری را که در سال ۱۹۷۵ در دانشگاه منچستر دیدم، دست‌آورد بیشتری نداشت. اما، یک سال بعد که برای دیدن دوره دکتری در جغرافیای سیاسی گذارم به مدرسه جغرافیای دانشگاه آکسفورد افتاد، سرنوشت این بود که راهنمایی کار پژوهشیم را ژان گاتمن، رئیس مدرسه و پدر جغرافیای سیاسی نوین، به عهده گیرد. او، به انگیزه دانستن بیشتر درباره ایران (تاریخ و جغرافیا)، راهنمایی کار پژوهشیم را پذیرفت و من در محضر او دریافتم که جغرافیای سیاسی در نیمه دوم قرن بیستم شکوفایی تازه‌ای می‌یابد و خود او واضح تئوری‌هایی در این زمینه است، تئوری‌هایی که برانگیزنده برخی اندیشه‌ها و مباحث اصلی تازه در جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک است.

در محضر ژان گاتمن پنجره بزرگی به دنیای گسترده دانش جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک امروز به‌رویم گشوده شد و دریافتم که جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک در ژرفای زندگی سیاسی جهانی و منطقه‌ای و کشوری نقش سازنده‌ای دارد و در دگرگونی‌های ساختاری این سه مرحله از زندگی سیاسی بشر سخت اثرگذار است.

اینک، پس از نوشته‌هایی پژوهشی در زمینه جغرافیای سیاسی و بررسی جهان دگرگون‌شونده ژئوپولیتیک دهه ۱۹۹۰ و در شرایط دگرگون‌شونده مطالعات ژئوپولیتیک و جغرافیای سیاسی دنیای فارسی‌زبان، ضروری می‌بینم پاره‌ای از مفاهیم پر اهمیت در این دانش را، از زاویه برداشت‌های خود، مورد بحث قرار دهم؛ مفاهیمی که احساس می‌کنم ممکن است همچنان در فرهنگ جغرافیای سیاسی فارسی زبان مبهم باقی مانده باشد. در این تلاش دل‌خوشم که شاید بتوانم شمی، هر اندازه کم نور، فراراه جوانان دانش‌پژوهی که به مطالعات نوین جغرافیای سیاسی، ژئوپولیتیک، روابط بین‌الملل و علوم سیاسی روی می‌آورند بیفزوم.

جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک و موقعیت‌های ایرانی

جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک دو مبحث مکمل هم از یک موضوع علمی است و به مطالعه نقش آفرینی «قدرت» سیاسی در محیط جغرافیایی می‌پردازد.

«قدرت» انگیزه یا پدیده‌ای سیاسی است که از نیروی اراده یا «خواست درونی» انسان ناشی می‌شود و امکان تلاش برای بهتر زیستن را از راه هموار کردن ناهمواری‌های محیط انسانی در اختیار انسان می‌گذارد. این کارکرد نیازمند ابزارهایی است که اعمال قدرت را آسان

ملتها باید بکوشند اژرا گسترش مطالعاتی از این دست، بر رویدادها و دگرگونی‌ها چیره شوند و ایرانیان نیز چاره‌ای ندارند جز اینکه با گسترش جنبه‌های کاربردی جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک در این مرز و بوم، توانمندی سیاسی، اقتصادی، استراتژیک و استعدادهای محیط را از ژرفای موقعیت و زمینه‌های جغرافیای ایران بیرون کشند و جغرافیای کشور را، در عمل، به «قدرت» تبدیل نمایند. باید این توانمندی و استعدادها و این قدرت را در راه پیشرفت جامعه و رفاه ملت به کار گیرند و اسرار این استعدادها را در دل تاریخ ایران نهفته سازند تا نسل‌های آینده را نیز از آن بهره باشد. هر ملتی در این راه خطیر دو وظیفه دارد: نخست اینکه هوشیارانه پیرامون خویش را بنگرد، تمهیدات دیگران را در راستای جا انداختن ژئوپولیتیک ویژه‌شان بشناسد، و اگر آن تمهیدات و آن ژئوپولیتیک را به زیان منافع ملی خود یافت، در راه خنثی کردنش بکوشد؛ دوم اینکه هوشیارانه تلاش کند ژئوپولیتیک ویژه خود را که متکی بر منافع ملی است در جهان، یا دست کم در منطقه، جا اندازد. در این راه باید هوشیارانه دست به مفهوم‌پردازی زد و نیز مفاهیم پرداخته شده از سوی دیگران را، اگر به زیان منافع ملی شناخته شود، خنثی کرد. در این راستا خواهم کوشید برخی مفاهیم موجود در جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک را مورد بررسی قرار دهم، مفاهیم زیان‌آور و ساخته و پرداخته شده از سوی دیگران را معرفی و برخی مفاهیم سودبخش به مصالح و منافع ملی ایران را پیشنهاد کنم. مفاهیم مورد بحث به دو دسته تقسیم می‌شود: مفاهیم همیشگی یا «مفاهیم جغرافیای سیاسی»، و مفاهیم اعتباری یا «مفاهیم ژئوپولیتیک»

نخست - مفاهیم همیشگی، یا مفاهیم جغرافیای سیاسی

منظور از مفاهیم همیشگی آن دسته از مفاهیم در جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک است که جنبه‌ای جغرافیایی دارد و همیشگی است، مفاهیمی که ریشه‌ای است و بر اثر دگرگون شدن وضع و شرایط از میان نمی‌رود؛ در حالی که نقش‌آفرینی‌ها و ساختار درونی آن در نتیجه دگرگونی‌ها، تغییر می‌پذیرد:

۱- مرز و بوم = سرزمین

مرز و بوم مفهومی است رساننده موجودیت يك سرزمین سیاسی یا يك «کشور» و خط پیرامونی جداکننده آن از دیگر سرزمین‌های سیاسی. اصطلاح «مرز و بوم» در فارسی به معنی «خانه بزرگ» یا «میهن» به کار می‌رود، در حالی که هر يك از دو بخش ترکیب کننده این اصطلاح، یعنی «مرز» و «بوم» تعریف جداگانه و ویژه‌ای دارد:

۱-۱- مرز

انسان برای مشخص کردن جولانگاهش، به گونه‌ای که با جولانگه همسایه تداخل نکند، ناچار از کشیدن خطوطی قراردادی در

شدن آنان به دست می‌آید. بی‌گیری این دیدگاه ویژه، دو جنگ جهانی و ده‌ها جنگ منطقه‌ای را با حدود پنجاه میلیون کشته در پی داشته است. لیبرالیزم با این دیدگاه ستیزه‌جویانه مخالفت ورزید و دنیای دیگری با چهره‌ای پسندیده تر پیشنهاد کرد. جهان سیاسی پیشنهادی لیبرالیزم، متکی به کنش‌ها و کوشش‌ها میان کشورهای است که درگیر بازرگانی آزاد هستند. هر يك از این کشورها بر اساس «امتیازهای نسبی» خود و تولید کالاها تخصصی‌اش برای صدور سود می‌برد، بی‌آنکه سرنوشت ناتوانان نادیده انگاشته شود. پیروان این گونه جهانی - اندیشی، انجمن‌هایی مانند جامعه ملل که در نیمه قرن بیستم جای خود را به سازمان ملل متحد کنونی داد برای برقراری صلح و تشویق عدالت میان توانگران و ناتوانان تشکیل دادند. درهم آمیزی لیبرالیزم و اقتصاد سرمایه‌داری معیارهای ایجادکننده مساوات اقتصادی در جامعه را از میان برداشت. جهانی‌اندیشی سوسیالیستی برداشتن گام‌های بلندتری را پیشنهاد کرد و سوسیالیستها گونه‌ای «جهان‌وطنی» اختیار کردند که بیشتر بر تقسیم و مقابله طبقاتی گروه‌های انسانی، پرولتاریا و بورژوا متکی است تا تقسیم سیاسی جامعه بشری به کشورها. جهان‌وطنی آنان از ۱۹۱۷ دچار چندگانگی جدایی‌افکن میان اردوگاه‌ها شد و سرانجام، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جهان‌وطنی سوسیالیستی نیز به سراشیب نابودی افتاد.

اکنون وارد دورانی می‌شویم که گردش چرخ‌های دگرگونی در نظام جهانی سرعت گرفته است؛ قدر نخستین برخورد با این دوران، جای شادمانی است که احساس می‌شود دانش جغرافیای سیاسی در جامعه ایرانی رونق گرفته است. این رونق تنها محدود به محافل دانشگاهی نیست، بلکه محافل اجرایی و مطبوعاتی ایران را نیز در برمی‌گیرد و شاید چندان دور از واقعیت نباشد اگر گفته شود رونق جغرافیای سیاسی در جامعه ایرانی از هنگامی آغاز شده که ایالات متحده برای استقرار ژئوپولیتیک «نظام نوین جهانی» خود، به بهانه اخراج عراق از کویت، به منطقه خلیج فارس حمله آورده و حضور نظامی را در این منطقه تثبیت کرده است، یعنی از هنگامی که نوشتن‌ها و تجزیه و تحلیل کردن‌های ژئوپولیتیک، در شرح ناوارد بودن تلاش و بهانه‌های ایالات متحده در همین ماهنامه و در دیگر نشریات ایرانی آغاز گردید. طرح ادعای امارات عربی متحده نسبت به جزیره‌های تنب و ابوموسی سبب واکنش‌های چشمگیری از سوی ایرانیان شد که بیشتر به زبان جغرافیای سیاسی بود و این امر در گسترش جهانی‌اندیشی جغرافیای سیاسی در ایران سخت مؤثر افتاد.

بر هر ملتی است که هوشیارانه بی‌گیر نقش‌آفرینی مکانیزم جغرافیای سیاسی در داخل کشور خود و در منطقه و چگونگی دگرگونی‌ها در نظام ژئوپولیتیک جهانی و منطقه‌ای باشد و شرایطی فراهم آورد که این نقش‌آفرینی‌ها و دگرگونی‌ها در محیطی دور از کنش‌ها و کوشش‌های دسیسه‌آمیز قدرت‌های فرامنطقه‌ای شکل گیرد.

به بیرون» زیاد بهره‌مند نیست.

درحالی که «مرز» جلوه‌گاه خطی فرضی است که در نتیجه فشار سیاسی - نظامی دو قدرت بر یکدیگر پدید می‌آید، «سرحد» منطقه تماس دو موجودیت سیاسی - اقتصادی مستقل و جدا از هم است که با اطمینان می‌تواند جلوه‌گاه محدوده خارجی نیرو و نفوذ یک حکومت نام گیرد: پدیده‌ای سرزمینی که گستره اش از پهنای یک خط مرزی فراتر می‌رود و حالت منطقه (سرحدی) به خود می‌گیرد.

بهترین نمونه از مناطق سرحدی در جهان کهن، مناطقی بود که دو امپراتوری ایران و روم را از هم جدا می‌ساخت. سرزمین‌های سرحدی خاور ایران (خراسان بزرگ، سیستان بزرگ و بلوچستان بزرگ) نیز که کمتر از یک قرن (در قرن نوزدهم) صحنه فشارهای سیاسی و جلوه عقب رفتن میدان نفوذ دو قدرت ایران و هند بریتانیا بود، مصداق‌های خوبی از مفهوم «سرحد» در دوران‌های نزدیک به زمان ماست.

مفهوم سرحد، به هر حال، نزد ملت‌های گوناگون متفاوت بوده است. زان گاتمن می‌نویسد:

نزد برخی ملت‌ها، سرحد خطی بود در فضا که می‌بایست حفظ و نگهداری شود. شاید مفهوم فرانسوی سرحد طبیعی frontieres naturelles بهترین جلوه دهنده این مورد باشد.... نزد دیگر ملت‌ها، سرحد یک منطقه پیرامونی بود که دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی پدیدآورنده یک ملت را سبب می‌شد و برزیستی آن ملت را یاری می‌داد....^۵

ژاک آنسل Jacques Ancel فرانسوی یادآور می‌شود که «چیزی به نام مسئله مرز وجود ندارد و آنچه هست، مسئله ملت است.... مرز حاصل فشار دو قدرت بر هم می‌باشد.^۶ از سوی دیگر، برخی مرزسازان انگلیسی مانند لرد جرج کرزن Lord Curzon و سرهنگ هنگر فوردهلدیچ Hangerford Holdich که مرزهای ایران و هند (ایران و پاکستان کنونی) را ساختند، به «واقعیت» داشتن مرز معتقد بودند و مرزهای طبیعی physiographic را بهترین نوع مرز می‌شناختند.^۷ در برابر این دو گروه، ریچارد هارتشورن Richard Hartshorne آمریکایی مرز را واقعیتی قائم به ذات در جهان بشری می‌شمرد و مرزها را پنج‌گانه می‌دانست:^۸

- ۱- مرزهایی که از سوی مهاجران در سرزمین‌های خالی از سکنه پدید می‌آید = pioneer;
- ۲- مرزهایی که پیش از اسکان مردمان در طبیعت وجود دارد = antecedent^۹؛
- ۳- مرزهایی که بر اساس تقسیم قومی یک ملت و به تناوب و به صورت منقطع پدید می‌آید مانند مرزهای امارات عربی متحده در کرانه‌های دریای عرب = subsequent;
- ۴- مرزهای تحمیلی مانند مرزهای خطی linear اروپایی که به دیگر بخش‌های جهان تحمیل گردید = superimposed;

بخش پایانی پیرامون محیط زیست یا قلمرو خود است. گونه گسترش یافته این مفهوم خط پیرامونی است که بخش پایانی جولانگاه یک ملت را مشخص می‌سازد و جنبه‌ای سیاسی پیدا کرده و «مرز» خوانده می‌شود.^۲ برخی از جغرافیادانان باخترزمین بر این باورند که انسان در روزگاران باستان برای تعیین حدود جولانگاهش با مفهوم «سرحد» = Frontier سروکار داشته، درحالی که انسان مدرن، برای تشخیص و تعیین پیرامون قلمروش، به «مرز» = Boundary توجه دارد. این گروه از جغرافیادانان گمان دارند که مرز به مفهوم کنونی آن تا این اواخر وجود نداشته است. انسان کهن پایان متصرفات خود را «سرحد» می‌شناخت. بدین ترتیب، «سرحد» مفهومی کهن و «مرز» مفهومی جدید است. گرچه این تحلیل منطقی است و پذیرفتنی، جغرافیادانان یاد شده اگر شاکار حماسی ایران «شاهنامه» را مطالعه می‌کردند، درمی‌یافتند که حکیم ابوالقاسم فردوسی در آغاز قرن یازدهم میلادی از ایجاد ستون‌های مرزی میان ایران و توران (ترکمنستان کنونی) در دوران وره‌رام (بهرام گور) ساسانی (۴۳۸-۴۲۰ میلادی) سخن گفته و یادآور شده است که وره‌رام «مرز» ایران و توران را بر جیحون نهاد.^۳ با این حال، نظر جغرافیادانان مذکور در این مورد که برخی خطوط پیرامونی در جهان کهن مانند دیوار چین، دیوار هادرین (Hadrian) در بریتانیای عصر رومیان و «سد سکندر» در شمال خاوری ایران را نباید «مرز» یا «سرحد» فرض کرد، درست می‌نماید. این دیوارها به عنوان جداکننده تمدن‌ها از بی‌تمدنی‌ها در مناطقی که نزدیکی میان این دو بیش از اندازه بود ساخته می‌شد. به گفته دیگر، این دیوارها را می‌توان بخش کوچکی از مناطق گسترده سرحدی دانست.

در تلاش برای یافتن تفاوت «سرحد» و «مرز»، دیگر جغرافیادانان عناصر گوناگونی را جست‌وجو کرده‌اند. پیتر تایلور Peter. J. Taylor انگلیسی می‌نویسد:

کریستف Kristof (۱۹۵۹) برای یافتن تفاوت دو مفهوم (سرحد و مرز)، ریشه واژه‌ای هر یک را مورد توجه قرار داده است. سرحد frontier از ایده «حد جلویی» یا «حد بیرونی» in front ریشه گرفته و مرز boundary از مفهوم «محدوده» bounds آمده است که محدوده سرزمینی را می‌رساند. به این ترتیب، سرحد حالت نگاه به بیرون را دارد و مرز حالت نگاه به درون. سرحد منطقه تماس (دو قدرت) است.^۲

این تفاوت مفهومی میان Boundary و Frontier در مورد واژه‌های فارسی مرز و سرحد دقیقاً جاری نیست. مرز و سرحد بویایی مفهومی جداگانه‌ای در زبان فارسی دارند. درحالی که «مرز» از مفهوم «سامان» فراتر نمی‌رود و خطی است جداکننده دو سرزمین که نگاه به درون یا بیرون را نمی‌رساند، «سرحد» در حقیقت گویای میزان نهایی یا «اندازه» است که درجای خود به معنی «پس» بودن یا کفایت کردن می‌باشد و بیشتر جنبه نگاه کردن به درون دارد و از بویایی سیاسی «نگاه

۵- مرزهای متروکه = relict.

گرچه به نظر می‌رسد مرزهای دسته‌بندی شده بالا از سوی هارتشورن از منطق محکم جغرافیایی و سیاسی بهره‌چندانی نداشته باشد، مرزهای طبیعی، فرهنگی، سیاسی، قومی و تحمیلی واقعیت وجودی دارد. مرزهای رودخانه‌ای (که بخشی از مرزهای طبیعی شمرده می‌شود) و مرزهای دریایی تابع تعاریف و مقررات ویژه خود است. از میان دیگر انواع مرز، کسانی به مرز در خط مستقیم (بی‌اعتنا به عوارض طبیعی و انسانی) معتقد هستند. درحالی که این گونه مرز در صحراهای مسطح و خالی از سکنه، بسیار منطقی است، مانند مرزهای میان مصر و لیبی، در سرزمین‌های برخوردار از عوارض طبیعی و مسکون غیرمنطقی و سبب ایجاد مسائل گوناگون است مانند مرز مستقیمی که ژنرال آلتای Altay ترک در سال ۱۹۲۵ در بخش جنوبی خراسان میان ایران و افغانستان ترسیم کرد.^۱

با پیدایش «اقتصاد جهانی» در قرن نوزدهم که خود ناشی از گسترش امپریالیزم جهان‌گرا در دوران‌های جلوتر بود، با خاصیت ذاتی آن که ایجاد نظام اقتصادی جهانی از راه گسترش سیستم نوین بازرگانی و ارتباطات جهانی است، نیاز به مشخص ساختن خط دقیق برخورد میان حکومت‌ها، از راه نمایندگی‌های بازرگانی و سیاسی آن، بالا گرفت. تأسیس پدیده تازه‌ای بنام گمرک‌خانه روی خط برخورد میان دو حکومت، نخستین نمونه‌های خطوط مرزی را پدید آورد. نخستین نمونه‌های خطوط مرزی در قرن نوزدهم در آمریکای شمالی، استرالیا، آفریقای جنوبی و شمال باختری هندوستان (میان دو امپراتوری ایران و هند بریتانیا) شکل گرفت.

در ایران، گذشته از آنچه فردوسی درباره ستون‌های مرزی و مرزهای رودخانه‌ای با توران در دوران بهرام گور گفته است، به نظر می‌رسد ساسانیان مفهوم «سرحد» را به گونه‌ای روشن و گویا گسترش داده باشند. آنان دو گونه حکومت سرحداری یا «مرزداری» به وجود آوردند: حکومت‌های مرزداری درونی در قالب چهار کوست بزرگ از تقسیمات کشوری، و حکومت‌های مرزداری بیرونی که مشهورترین آن حکومت «حیره» یا «مناذره» در بین‌النهرین بود.

در بخش شمال باختری خلیج فارس، آنجا که سرحد‌های دو امپراتوری ایران و روم به هم می‌رسید، پادشاهی نیمه مستقل حیره در قرن پنجم میلادی، در کنار رود دجله و با فاصله اندکی از پایتخت ساسانیان در تیسفون، پا گرفت. این حکومت سرحدی که از سوی ایران تأسیس شده و مورد پشتیبانی بود، نقش سهری برای ایران داشت و فشارهای سیاسی رومیان بر ایران را خنثی می‌کرد. رومیان نیز پادشاهی نیمه مستقل غسان را در جایی که امروز سوریه شناخته می‌شود، تأسیس کردند تا همان نقش را در برابر فشار ایرانیان داشته باشد. مسعودی، جغرافیانویس عرب درباره حیره می‌نویسد:

هنگامی که اسلام آمد، خسرو پرویز شاه ایران بود و او عیاز بن

قیس طایبی را بر غربان حیره پادشاهی داد و پادشاهی او نه سال بود.... آنگاه شمار پادشاهان حیره، اعم از عرب و ایرانی، به بیست و سه رسید که برای ششصد سال حکومت کردند....^{۱۰} درباره پادشاهی مرزداری غسانیان نیز می‌گوید:

... این گونه بود که غسانیان بر عربان شام (سوریه) چیرگی یافتند، و رومیان بودند که پادشاهی آن دیار را به آنان دادند. نخستین پادشاه غسانی شام حارث بن امر بن عامر بود....^{۱۱} این نظام مرزداری ساسانی (سرحداری بیرونی) همراه با آیین سرحداری درونی، از سوی خلافت عباسی ادامه یافت. چند حکومت سرحدی از این دست تأسیس شد که دراز عمرترین آنها حکومت سرحداری خزیمه در قهستان (کوهستان = قانات و بیرجند و طبرس کنونی) بود.

صفویان نیز آئین حکومت مرزداری را دوباره سازی کردند بی آنکه برای استوار نمودن بنیادهای سیاسی و پیوندهای جغرافیایی و حقوقی میان مرکز و پیرامون‌های سیاسی کشور بکوشند، کاری که برای نقش‌آفرینی سالم نظام حکومتی فدرال مانند ایران در دنیای مدرن آن روز ضروری بود. این کوتاهی هنگامی آثار منفی خود را آشکار کرد که اقتدار حکومت مرکزی ایران نسبت به حکومت‌های پیرامونی و سرحداری، در نظام حکومتی «ممالک محروسه ایران» در دوران قاجار رو به سستی نهاد یعنی زمانی که رقابت‌های سیاسی - جغرافیایی ابرقدرت‌های روسی و انگلیسی در قرن نوزدهم در داخل و در اطراف ایران اوج گرفت و سرانجام به جدا شدن بخش‌های پراهمیتی از حکومت‌های پیرامونی ایران از بدنه اصلی کشور انجامید.

۱-۲ بوم (یا سرزمین) = Territory

بوم واژه‌ای است کهن در زبان فارسی که از یک سو با مفهوم «میهن» برابر است و از سوی دیگر، با مفهوم اروپایی Territory یا «سرزمین» نزدیکی پیدا می‌کند. گرچه واژه «بوم» در فرهنگ جغرافیای سیاسی فارسی زبان کنونی مورد بررسی نبوده و جایی نداشته است، ولی می‌تواند همراه مفهوم «مرز» وارد این فرهنگ شده و جانشین پویایی برای مفهوم «سرزمین» Territory در فرهنگ جغرافیای سیاسی باخترزمین باشد. به هر حال، از میان جغرافیادانان اروپایی، ژان گاتمن، توانسته است درک کردنی‌ترین برآورد را، تا این تاریخ، از مفهوم سرزمین یا «بوم» در رابطه با «حاکمیت» ارائه کند. او در نوشته‌ای زیر عنوان «گذران تکاملی مفهوم سرزمین = Evolution of the Concept of Territory» درحالی که تأیید می‌کند مفهوم سرزمین در روزگاران ما همچنان دستخوش دگرگونی بنیادین است، می‌گوید:

سرزمین، هم مفهومی سیاسی است و هم جغرافیایی - چرا که چهره جغرافیایی زمین هم جلوه‌گاه جدایی‌های سیاسی است، و هم از راه جریانی سیاسی سازمان می‌یابد.^{۱۲} پس از آن، وی گفته‌ای از ارسطو در «فیزیک» را نقل می‌کند که

Etat، با واژه فارسی «حکومت» برابر است، درحالی که واژه «دولت» در زبان فارسی با واژه Government در انگلیسی و واژه «گورنمان» = Gouvernement در فرانسه برابری دارد. state یا حکومت، سازمان عمودی کشور را گویند که دربرگیرنده ارکان گوناگون از جمله «دولت» یا قوه مجریه است. «دولت» بخشی از حکومت است و به گروهی از مجریان سیاسی محدود می شود که اداره امور کشور را برای دوره ای مشخص برعهده می گیرند و به یاری دوایر گوناگون، برنامه سیاسی - اقتصادی گروهی یا حزبی ویژه خود را در سراسر کشور به اجرا می گذارند. به این ترتیب، درحالی که state یا حکومت جنبه کلی و دایمی دارد، government یا دولت جزئی از حکومت است و پدیداری است موقت که براساس موازین پیش بینی شده در قانون اساسی هر کشور، برای دوره ای معین از سوی مردم انتخاب می شود. اما، پیش می آید که واژه state، در کاربرد عام، گاه با مفهوم «دولت» و گاه با مفهوم «کشور» برابری پیدا می کند.

یکان های سیاسی سازمان یافته (کشور) در گذشته، به گونه حکومت های سرزمینی (حکومت های متکی بر گستره جغرافیایی = Territorial States) ظاهر می شدند و پس از انقلاب صنعتی اروپا بود که رفته رفته حکومت های متکی بر شخصیت سیاسی مردم (دولت ملی = Nation - State) نقش آفرینی یافتند. هر حکومت سرزمینی یا دولت ملی در مقام یک واحد سیاسی، یا کشور، در جغرافیای سیاسی خودنمایی دارد و مجموعه ای از این واحدهای سیاسی نقشه سیاسی جهان را به وجود می آورند و مطالعه پویایی این نقشه سیاسی مباحثی چون ژئوپولیتیک و روابط بین الملل را واقعیت می بخشد.

دو مفهوم به هم آمیخته «حکومت» و «ملت» که سبب پیدایش مفهوم تازه «دولت ملی» شده است، اصل مفهوم «حکومت» را با اصل مفهوم «ملت» بسیار نزدیک می سازد. همین نزدیکی این گمان را در اروپا پدید آورده که واقعیت یافتن نقشه سیاسی جهان پس از جنگ جهانی نخست، ناشی از بالا گرفتن سیاست های ناسیونالیستی بوده است. با قبول این ایده، لزوماً باید پذیرفت که حکومت های پدیدارآمده در پی جنگ جهانی نخست ناشی از اراده ناسیونالیستی ملت ها بوده و به همین دلیل، باید «دولت ملی» خوانده شوند. از سوی دیگر، در شرایطی که شمار اقوام و قبایل در جهان از شمار کشورها بیشتر است، بسختی می توان مدعی شد که همه حکومت های موجود در جهان ناشی از موجودیت ملت های واحد و یکپارچه هستند. پیتیر تایلور پیشنهاد می کند: در صورت تعلق بیش از شصت درصد مردم یک کشور به قومی ویژه، آن کشور را دارنده ملتی مشخص و سازمان سیاسی «دولت ملی» قلمداد کنیم.^{۱۵}

در اینجا باید افزود که «حاکمیت = Sovereignty» چهره قانونی اعمال اراده حکومت است بر سرزمین (قلمرو) و مردمان (ملت)؛ چهره ای که راه را برای پذیرش جهانی حکومت هموار می سازد. جیمز

«چیزی که درجایی قرار ندارد، وجود ندارد»، و به این دلیل، پیشنهاد می کند تعریفی که خود از مفهوم سرزمین ارائه کرده است، مورد پذیرش قرار گیرد. گاتمن «سرزمین» یا «بوم» را چنین تعریف می کند:

سرزمین بخشی از جلوه گاه جغرافیایی است که با ادامه فیزیکی قلمرو یک حکومت برابری پیدا می کند. این مفهوم دربرگیرنده فیزیکی و پشتیبانی دهنده بدنه ای سیاسی است که یک ساختار حکومتی به خود می گیرد. این مفهوم، پهنه فیزیکی یک سیستم سیاسی را معرفی می کند که در حکومتی ملی یا در بخشی از آن که از گونه ای اقتدار برخوردار است، قوام می گیرد.^{۱۳}

این تعریف که به مراتب کاراتر از تعاریف ارائه شده از سوی دیگران است، تردیدی در جدایی ناپذیر بودن جنبه سیاسی مفهوم «بوم» از مفهوم حکومت باقی نمی گذارد. با این حال، باید توجه داشت درحالی که سرزمین یا «بوم» بیشتر پدیده ای فیزیکی است، حکومت بیشتر جنبه سیاسی دارد. به گفته دیگر، مفهوم سرزمین در این تعریف با مفهوم «کشور» در فارسی برابری می کند و کشور در فارسی کنونی برجای مفهوم کهن «بوم» نشسته است، درحالی که مفهوم اروپایی «سرزمین» با مفهوم سیاسی «حکومت» و «حاکمیت» پیوستگی دارد.

گاتمن بر این باور است که ریشه مفهوم اروپایی «سرزمین» Territory لاتین است و در یونان باستان به مناطقی در اطراف یک شهر و در قلمرو آن اطلاق می شده است. این مفهوم پس از پیدایش امپراتوری های با گرایش جهانی شدن از میان رفت. برخلاف گاتمن، هینزلی F. A. Hinsley پیشینه مفهوم سرزمین را به امپراتوری روم می رساند و باور دارد که پهنه آن امپراتوری «سرزمین» روم شمرده می شده است.^{۱۴} به هر روی، در هر دو باور، مفهوم اروپایی سرزمین با مفهوم «بوم» در فارسی برابر است، درحالی که مفهوم «میهن» در فارسی که جنبه ای احساسی دارد، از تعاریف یاد شده دور است.

در دنیای مدرن، «سرزمین» پهنه ای جغرافیایی است با مرزهای پیرامونی مشخص که جنبه حقوقی حاکمیت را بدنه ای فیزیکی می بخشد و از جهتی ویژه، با مفهوم «کشور» در فارسی کنونی، شباهت پیدا می کند. البته، باید توجه داشت که واژه «کشور» در زبان فارسی با واژه «کانتری = Country» در انگلیسی برابری کامل دارد.

۲- حکومت State، دولت Government، حاکمیت Sovereignty حکومت بعد عمودی ساختار سیاسی تشکیلاتی قانونی است که بر مبنای رضایت عمومی مردم در یک گروه انسانی مشخص پا می گیرد. سرزمین، یا بوم، یا کشور، چهره افقی یا فیزیکی ساختار سیاسی یاد شده است. به گفته دیگر، سرزمین یا کشور، جلوه گاه فیزیکی حکومت است و حکومت سازمان دهنده سرزمین یا کشور. شایان توجه است که واژه State در انگلیسی و مرادف آن در فرانسه

A. James در این باره می نویسد:

حاکمیت قانونی بنیادی است در روابط میان حکومت‌ها که ضمن آن موجودیت‌هایی سرزمینی را به رسمیت می‌شناسد که شایستگی دخالت در بازی سیاسی جهانی (روابط بین‌المللی و ژئوپولیتیک) را داشته باشند.^{۱۶}

به این ترتیب، «حاکمیت» به معنی چیرگی قانونی حکومت است بر «ملت» و «سرزمین» و مفهوم اجرای قوانین حکومت برای کنترل مردم و سرزمین در محدوده جغرافیایی اش را می‌رساند. همین جنبه از مفهوم حاکمیت است که با مفهوم «قلمرو» در فارسی نزدیکی زیاد پیدا می‌کند. همچنین، آمیخته‌ای از مفاهیم «سرزمین»، «ملت»، «حکومت» و «قلمرو» مفهوم «کشور» را در فارسی واقعیت می‌بخشد، درحالی که مفهوم «کشور» در بُعد سرزمینیش، با مفهوم country و در بُعد سیاسی با مفهوم state در زبان انگلیسی برابر است.

۳- شهر

زندگی روزمره انسان و انگیزه‌ها و پدیده‌ها و راه‌هایی که وی را از خانه بیرون می‌برد و دوباره به خانه برمی‌گرداند اثر ژرفی بر محیط می‌گذارد. این اثرگذاری از آن جهت مورد توجه ویژه جغرافیای سیاسی است که گروه‌های انسانی را وادار به ایجاد نظامی برای اداره محیط زندگیشان می‌سازد. آثار متقابل این نظام و زندگی روزمره انسان برهم، بخش مهمی در مطالعات جغرافیای سیاسی است. به گفته دیگر، شهر، جغرافیای سیاسی دربرگیرنده محیط انسانی پویایی است که در چارچوب یک نظام پیوسته دگرگون شونده، اثرگذاری بر محیط انسانی-طبیعی را همیشه پی‌گیر است. شهروندان در هر بخشی از جهان، اتباع حکومتی ویژه و از اجزای نظام سیاسی ملی، منطقه‌ای و جهانی هستند و بر پویایی اقتصاد ملی، منطقه‌ای و جهانی اثر می‌گذارند. نخستین محیط زندگی این شهروندان، شهر (یا روستا) است که بیشترین اثر را بر چگونگی‌های جغرافیایی - سیاسی جهان دارد. در این زمینه، شایان توجه است که «شهر» آخرین مرحله گسترش محیط زیست اولیه انسان شمرده می‌شود. این محیط زیست اولیه از روستاهای بسیار کوچک آغاز شده و تا مگالوپولیس‌های چند ده میلیون نفری گسترش می‌یابد. دولت‌ها در طول تاریخ کوشیده‌اند با بردن تسهیلات و خدمات شهری به روستا، هجوم روستاییان به شهر را کاهش دهند. نه تنها این هدف برآورده نشده و نخواهد شد، که این اقدام خود بزرگترین عامل تند شدن آهنگ تبدیل روستا به شهر بوده است.

مفهوم «شهر» دربرگیرنده محیط‌های زندگی گروهی انسان برخوردار از پویایی سیاسی - اقتصادی است. رابرت پارک Robert Park که سال‌های زیادی رئیس مدرسه اکولوژی انسانی در دانشگاه شیکاگو بوده و همراه همکار خود برجیس E. Burgess در همان مدرسه، بیشترین آثار را در مطالعات شهری پدید آورده، «شهر» را بهترین آزمایشگاه برای مطالعه رفتار انسان در محیط فرض کرده است. ریسمن

L. Reisman در کتاب «چریان تطوّر شهر» از قول پارک آورده است: گمان می‌کنم در عمل بیش از هر انسان زنده‌ای، در مطالعه شهرها در سراسر گیتی تلاش کرده باشم. از همه این مطالعات، به آنچه بیش از همه برداشته‌ام، پروردن مفهوم شهر، جامعه و منطقه بوده است، نه تنها به عنوان پدیده‌های جغرافیایی بلکه به عنوان سازمان‌هایی اجتماعی.^{۱۷}

نقش آفرینی جغرافیایی - سیاسی شهر در ازای تاریخ دستخوش دگرگونی‌های زیاد شده است. این دگرگونی‌ها را شاید بتوان در سه بخش زیر دسته‌بندی کرد:

الف - دوران باستان

در دوران‌های پیش از میلاد، شهر در چارچوب مفهوم پولیس Polis (یا شهر خودمختار)، نقش سیاسی پر اهمیتی داشت. ارستو بر این باور بود که برای انسان بودن، به معنی واقعی کلمه، شخص باید در اجتماع انسانی ویژه‌ای که برای زندگی گروهی انسان‌ها ساخته شده است، یعنی «پولیس» زندگی کند. در عین حال ارستو شهر را قدیم‌تر از انسان متمدن می‌دانست. براساس این باور، شهر پیش از پیدایش انسان متمدن، به وجود آمده و به گفته دیگر، شهرنشینی نشانه تمدن بوده و در نتیجه زیستن در این نخستین پدیده تمدن بوده که انسان متمدن پا به گستره زندگی تاریخی گذارده است.^{۱۸}

یونان باستان اساساً محیطی انسانی بود ساخته شده براساس نقش آفرینی شهرهای مستقل سیاسی یا شهرهای خودگردان و برخوردار از حکومت‌های تک شهری مستقل مانند «آتن» و «اسپارت» و غیره این شهرهای خودگردان تنها در زمینه‌های اقتصادی و دفاعی همکاری داشتند و نخستین نمونه از نظام سیاسی - اداری که می‌تواند «دموکراسی» نام گیرد در همین شهرهای خودگردان، بویژه در آتن، به وجود آمد.

شهرهای خودگردان در ایران باستان مفهوم جغرافیایی - سیاسی متفاوتی نسبت به شهرهای یونانی داشتند. شهرهای جغرافیایی - سیاسی ایران باستان از گستره جغرافیایی بیشتری برخوردار بودند و بیشتر روستاها و شهرهای کوچک حاشیه‌ای را نیز دربرمی‌گرفتند و به همین دلیل «ساتراپی» خوانده می‌شدند و تا اندازه‌ای از یک نظام سیاسی - اداری خودگردان برخوردار بودند.

ب - دوران تاریخی

این دوران از هنگام پیدایش حکومت‌های فراشهری در روم باستان و ایران در روزگار پارتیان، تا آغاز قرن بیستم انجامید. در این دوران شهر بیشتر جنبه یک واحد سیاسی - اقتصادی داشت. شهر واحدی بود برخوردار از خدمات ویژه برای آسان ساختن ارتباطات و مبادلات اقتصادی؛ منبعی بود برای تأمین نیروی مالی و انسانی مورد نیاز نظام حکومتی فراشهری. در این راستا، شهر در مقام فروشگاه مرکزی تولیدات روستاها عمل می‌کرد و شاهد تلاش‌های فزاینده فنی و صنعتی

شمال خاوری ایالات متحده به صورت يك مگالوپولیس بزرگ درمی آید، بلکه توکیو می رود که بخش بزرگی از جزایر ژاپن را دربرگیرد. لندن و همه شهرها و شهرک های جنوب خاوری بریتانیا به مگالوپولیس غول آسای تبدیل می شوند و پیدایش و گسترش شهرهای بسیار بزرگ و پهناور با جمعیت هایی افزونتر از بیست میلیون تن به گونه پدیده هایی عادی ولی پر از دشواری در سراسر گیتی درمی آید. توجه به نظام خدمات شهری از يك سو، و نگرانی نسبت به فزونی گرفتن فشارهای روحی ساکنان مگالوپولیس ها صرف انرژی زیاد و برنامه ریزی های گسترده را می طلبد. از سوی دیگر، دهه پایانی قرن بیستم شاهد افزایش پویایی سیاسی - اقتصادی مگالوپولیس های سربرآورنده و حتی شهرهای کوچک تر است.^{۲۲} امروز شماری از شهرهای باختر ایالات متحده و اروپای باختری روابط اقتصادی و مبادلات بازرگانی گسترده ای با بخش های گوناگون جهان برقرار کرده اند. تلاش های مستقل بازرگانی شهر بزرگی چون سانفرانسیسکو در روابط با ژاپن و آسیای جنوب خاوری، چارچوب حاکمیت سیاسی - اقتصادی ایالات متحده آمریکا را در نوردیده و اثرگذاری فرهنگی متقابل و جداگانه ای را برای آن بخش از ایالات متحده و آسیای جنوب خاوری تدارک می بیند. اقتصادی شدن نظام جهانی و جهانی شدن نظام اقتصادی بازار آزاد نموده های زیادی از حاکمیت اقتصادی دولت ها را از میان برده و نقش آفرینی خودمختار سیاسی - اقتصادی مگالوپولیس ها را گسترش می دهد.

افزایش سریع جمعیت در چین هم اکنون چینیان را به فکر برنامه ریزی های جامع شهری انداخته است. از آنجا که در چین طبق سنت رهبر سیاسی باید ایدئولوژی یا تفکر فلسفی ویژه ای از خود نشان دهد و بدان شناخته شود، جیانگ زمین Xiang Xemin رهبر کنونی چین ایده «تمدن روحانی» برای قرن بیست و یکم را مطرح ساخته است. در راستای این تئوری، او شهر نمونه ای به وجود آورده است با جمعیتی يك میلیونی، کاملاً پاکیزه، رها از هرگونه آلودگی محیطی، خالی از جنایت، دور از فشار جمعیت و با خدمات شهری پیشرفته و منظم. به شهروندان این محیط نمونه، کتابی تحت عنوان «قانون تمدن روحانی - Xiangjiogang» داده می شود تا مطالعه و برابر مقرراتش رفتار کنند. در عین حال، برنامه ریزان شهری در چین خواهان آنند که ده اقتصاد بزرگ و خودگردان در ده مگالوپولیس شکل داده شود تا مشکلات جمعیتی و شهری آن کشور سروسامان یابد. هم اکنون فقط حدود ۳۰ درصد مردم چین شهرنشین هستند، اما اجرای چنین برنامه ای حدود ۷۵ درصد جمعیت چین را تا سال ۲۰۲۰ به جمعیت شهرنشین و تولیدکننده تبدیل خواهد کرد. جمعیتی که ضمن شهرنیشینی، به تولیدات صنعتی و کشاورزی مدرن خواهد پرداخت.

۴- منطقه

اصطلاح «منطقه» در جغرافیای سیاسی به گونه تصادفی مورد

و جنبه هایی از مبادلات فرهنگی و هنری بود. این نقش آفرینی تاریخی شهر از سوی نظام حکومتی فراشهری سازمان داده می شود و در خدمت همان نظام حکومتی بود.

ج - دوران مدرن

منظور از دوران مدرن در این بررسی، نیمه دوم قرن بیستم است. این دوران شاهد گسترش سریع شهر، چه از نظر محدوده جغرافیایی و چه از دید نقش آفرینی بوده است. شهر می رود که دوباره وظایف مستقلى برعهده گیرد، با این تفاوت که برخلاف دوران باستان، نقش آفرینی شهرهای گسترش یافته در دوران مدرن، در چارچوب نظام حکومتی ملی صورت می پذیرد و بیشتر جنبه اقتصادی دارد اما سیاست و فرهنگ را نیز به خدمت می گیرد.

نخستین کسی که پدید آمدن غول های شهری نوین را مورد بحث و بررسی قرار داد، ژان گاتمن بود. وی دوره چهارساله ای (از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۱) را به دعوت صندوق قرن بیستم^{۲۱} در ایالات متحده به مطالعه بخش شمال خاوری آن کشور گذراند. حاصل این مطالعه، ارائه تئوری «مگالوپولیس» megalopolis در جغرافیای سیاسی و جغرافیای شهری بود. در این تئوری، گاتمن سراسر شمال خاوری ایالات متحده را، در ۶۰۰ مایل مربع و با ۲۰ میلیون جمعیت، يك شهر حومه ای بزرگ شناخت که الگویی برای شهرهای بزرگ پدیدار شونده در آینده خواهد بود. وی گفت این منطقه «گاهواره» نظام پدیدار شونده تازه ای است در فضای جغرافیایی برخوردار از گروه انسانی ساکن در آن.^{۲۰} گاتمن این نظریه را نخست با خوش بینی فراوان در مورد زندگی در مگالوپولیس های آینده ارائه کرد، اما در سال ۱۹۷۵ آنرا مورد بازنگری قرار داد و با توجه به واقعیت های ناخوشایند زندگی در چنین محیط هایی، آئینه راست گوتری از شهرنشینی در قرن بیست و یکم پیش روی تصمیم گیرندگان اداری - سیاسی شهرهای جهان قرار داد. در این نظریه اصلاح شده، گاتمن از عوامل پیش بینی نشده ای چون بالا گرفتن بی رویه انتظارات برای افزایش خدمات شهری، گسترش بیکاری و فشارهای روحی و جسمی ناشی از زندگی در مگالوپولیس ها، سخن به میان آورد و نوشت:

امکانات و دید نهادهای محلی در این شهرها توان و آمادگی ضروری برای رویارویی با مسایل در شرایط نوین مگالوپولیس ها را ندارد... شهر به گونه موزائیکی از قطعات گوناگون ولی سست شکل می گیرد؛ قطعاتی که تطویرپذیری اندکی دارند. این موزائیک بیشتر نماینده ناهماهنگی هاست تا هماهنگی ها. دگردیسی های کنونی شهرهای آمریکایی نشان دهنده پویای جامعه ای است در جست و جوی ساختاری تازه و برخوردار از شبکه ای نوین از موازین اخلاقی...^{۲۱}

اینک، در پایان قرن بیستم، انسان شاهد مگالوپولیس های فراوانی است که در گوشه و کنار گیتی سر برمی آورند. نه تنها نیویورک و گوشه

نخستین نمونه اندیشه‌های نظامی‌گری در باخترزمین دانستند.^{۲۴} دیگر جهانی‌اندیشان نیمه دوم قرن بیستم، بویژه کوهن S. Cohen کوشیدند مدل‌های واقع‌گرایانه‌تری از مفهوم «منطقه» در جهانی‌اندیشی سیاسی - جغرافیایی ارائه کنند. کوهن در نوشته‌ای زیر عنوان «جغرافیا و سیاست در جهانی از هم‌گسیخته» که در سال ۱۹۷۳ منتشر شد، کوشید نارسایی‌های مفهوم «جهان یکپارچه سیاسی» را که به گفته وی، در گذشته جهانی‌اندیشان سیاسی - جغرافیایی را گمراه کرده بود، بر ملا سازد. وی باور دارد که محیط، از نظر استراتژیک، یکپارچه نیست بلکه دنیایی است اساساً از هم‌گسیخته و تقسیم شده به چند منطقه جدا از هم.^{۲۵} در رابطه با این تئوری، کوهن از مفهوم جغرافیایی «منطقه» بهره می‌جوید. وی سلسله مراتبی سیاسی را در نظر می‌گیرد متشکل از دو نوع دسته‌بندی جغرافیایی که هر یک، از لحاظ گستره شمول، یا جهان شمول است، یا ناحیه‌ای. این دسته‌بندی‌ها عبارت است از: منطقه ژئواستراتژیک که نمایاننده گونه ویژه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌ها در بخش پهناوری از گیتی است، و منطقه ژئوپولیتیک که به بخش‌های جغرافیایی کوچکتر در داخل مناطق ژئواستراتژیک اطلاق می‌شود. این منطقه‌های کوچکتر معمولاً از تجانس جغرافیایی و هماهنگی‌های محیط انسانی بیشتری در همه زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی یادستگم در یکی از آنها برخوردار هستند. مناطق ژئواستراتژیک عبارت است از دو نیمکره سیاسی که هر یک زیر نفوذ یکی از ابرقدرت‌های روی زمین (در نظام جهانی دوقطبی پیشین بوده) است. کوهن این دو منطقه ژئواستراتژیک را چنین نام داده است: «دنیای کرانه‌ای وابسته به بازرگانی»، و «دنیای قاره‌ای اور-آسیا».^{۲۶} این بخش ویژه از تئوری کوهن شباهت زیادی به مفاهیم کهن جغرافیایی دارد و دهه ۱۹۹۰ شاهد دگرگون شدن بنیادین آن است. اما کوهن با تقسیم دو منطقه ژئواستراتژیک یاد شده به ترتیب، به پنج و دو منطقه ژئوپولیتیک، گامی فراتر به سوی رویارویی با واقعیت‌های جغرافیایی - سیاسی جهان در واپسین سالهای قرن بیستم برمی‌دارد. گذشته از این، کوهن آسیای جنوبی را یک منطقه ژئواستراتژیک بالقوه می‌شمارد و با تعیین «منطقه‌های درهم»^{۲۷} در حقیقت پلی میان جهانی‌اندیشی سیاسی - جغرافیایی دهه‌های نخستین قرن بیستم و واپسین دهه این قرن می‌بندد، دهه‌ای که شاهد شکل گرفتن منطقه‌گرایی‌های سیاسی-اقتصادی چندگانه است و پیدایش جهانی چندقطبی را نوید می‌دهد.^{۲۸}

آنچه «منطقه» را در اندیشه جهانی‌اندیشانی چون سونل کوهن بویایی می‌دهد، جنبه دیالکتیک این مفهوم است. در نوشته یادشده، کوهن اشاره می‌کند:

نه منطقه‌های ژئواستراتژیک ثابت و بی‌تحرکند و نه منطقه‌های ژئوپولیتیک. قدرت‌های درجه دوم همزمان با ظهور خود، «منطقه»های ژئوپولیتیک ویژه خود را براساس مصالح خویش

استفاده قرار نمی‌گیرد. منطقه فضایی جغرافیایی را گویند که از یک سلسله پدیده‌های مشابه و عوامل پیونددهنده اجزای آن محیط، هم از نظر فیزیکی و هم از دید محیط انسانی، برخوردار باشد.

یک منطقه، در جغرافیا، هنگامی قابل تشخیص است و هنگامی از یک شخصیت جغرافیایی یکپارچه و متمایز از دیگر مناطق برخوردار است که عوامل پیونددهنده اجزای آن به خوبی آشکار و قابل شناسایی باشد. از نظر فیزیکی، یک منطقه باید محیط یکپارچه‌ای باشد، یا دست کم، بخشهای آن از ویژگی‌های مشابهی برخوردار باشد؛ واقع شدن در یک محیط بیابانی، مانند کشورهای صحرای آفریقا؛ قرار گرفتن در یک فلات پهناور، مانند کشورهای فلات ایران (ایران، افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی)؛ واقع شدن در یک شبه قاره، مانند کشورهای شبه قاره هند (هند، پاکستان، بنگلادش و سریلانکا)؛ قرار داشتن در یک شبه جزیره، مانند کشورهای شبه جزیره عرب (عربستان، یمن، قطر، بحرین، کویت، عمان و امارات عربی متحده)؛ واقع شدن بر گرد یک دریا، مانند کشورهای حوزه خلیج فارس (ایران، عراق، عربستان، کویت، بحرین، قطر، امارات عربی متحده و عمان)؛ قرار داشتن در یک سرزمین کوهستانی یکدست، مانند کشورهای قفقاز (گرجستان، ارمنستان، جمهوری آذربایجان، نخجوان و چین)؛ واقع شدن در بخش انتهایی یک قاره، مانند کشورهای آسیای جنوب خاوری و غیره.

فراتر، یک فضای جغرافیایی می‌تواند، بدون داشتن عوامل مشابه فیزیکی نیز به عنوان یک «منطقه» قابل تشخیص و شناسایی باشد، مشروط بر اینکه یک سلسله عوامل پیونددهنده فرهنگی، سیاسی و اقتصادی اجزای آن فضای جغرافیایی، که آن محیط را از دیگر محیط‌ها متمایز می‌سازد وجود داشته باشد. اروپای باختری (اروپای صنعتی لاتین - ژرمانیک)، اروپای خاوری (اروپای صنعتی شونده اسلاو)، آمریکای شمالی (آمریکای انگلوساکسون صنعتی)، دنیای عرب (کشورهای واقع در محیط فرهنگی عربی) از این گونه مناطق هستند.

«منطقه» سیاسی در جهانی‌اندیشی جغرافیایی (جغرافیای سیاسی و ژئوپولیتیک) مورد بحث فراوان بوده و هست. جهانی‌اندیشان دهه نخستین قرن بیستم، چون سرهارلford مکیندر Sir Harlford Mackinder انگلیسی، می‌کوشیدند مفهوم «جهان سیاسی یکپارچه» را در قالب مفهوم «منطقه» و در قیاس با «روابط مناطق مرکزی و مناطق پیرامونی» بسنجند. اندیشه‌های مکیندر شمار زیادی از جهانی‌اندیشان نیمه نخست قرن بیستم را به خود مشغول داشت. وی منطقه‌ای مرکزی برای جهان فرض کرده و آن را، نخست «سرزمین محوری = Pivot Area» و بعدها «سرزمین قلبی یا هارتلند = Heartland» نام داد و دیگر مناطق را سرزمین‌های پیرامونی «ریملند = Rimland» خواند.^{۲۹} این گونه جهانی‌اندیشی چند دهه دوام یافت و برخی از جهانی‌اندیشان نیمه دوم قرن بیستم، مانند والتر R. E. Walter تئوری مکیندر را

هستند و باور دارند که «حرکت = movement» یا «نقش آفرینی = functionalism» مایه اصلی پدیدآورنده «گروه انسانی یکپارچه شده» سیاسی = ملت» در محیط جغرافیایی ویژه آن گروه، یعنی «سرزمین» است. این دو پدیده از راه ایجاد پیوند قانونی سازمان دهنده جغرافیا و جامعه توسط حکومت مفهوم «کشور» را واقعیت می بخشد.

ژان گاتمن جدایی های سیاسی در گروه های انسانی را بررسی کرده و حرکتی «معنوی» را در محیط انسانی شناسایی کرد که، با ظرافت، افراد را در یک گروه انسانی گرد می آورد و آنان را از دیگر گروه ها جدا می سازد و به یک ملت یکپارچه تبدیل می کند. وی در تشریح این نیرو می گوید:

... جداگانه بودن نسبت به محیط دیگران و سر بلند بودن از ویژگی های خود، از نمودهای ذاتی هر گروه انسانی است.... برای جداگانه بودن نسبت به محیط دیگران، یک منطقه تنها نیازمند یک کوه یا یک دره، یک زبان ویژه یا یک مهارت خاص نیست؛ برای چنین هدفی یک منطقه اساساً نیازمند یک باور استوار بر پایه اعتقادی دینی، برخی دیدگاه های ویژه اجتماعی و جلوه هایی از خاطرات سیاسی است و اغلب به آمیخته ای از این هر سه نیاز دارد...^{۳۰}

به این ترتیب، اگر نیروی پدیدآورنده آغازین ملت در گذشته های دور ناشی از حس برتری خواهی نظامی و گسترش خواهی جغرافیایی قدرت بود، در دنیای نو، این عوامل اولیه جای خود را به نیرویی داده است که در اندیشه مردمان ساکن در پهنه جغرافیایی مشخص شده در مرزهای سیاسی ویژه جای دارد و از انگیزه های معنوی آنان برمی خیزد. این نیرو، از حس تعلق داشتن به یک مکان و هویت ویژه برمی خیزد. پیوندهای فرهنگی موجود مانند دین مشترک، زبان مشترک، ادبیات مشترک، آیین و سنت های مشترک، خاطرات سیاسی مشترک، سرزمین سیاسی مشترک و غیره، پیوندهای معنوی استواری میان مردمان ساکن در آن پهنه جغرافیایی ویژه به وجود می آورد، نمای سیاسی ویژه «ملت» را بدانان ارزانی می دارد، آنان را از گروه های انسانی ساکن در پهنه های جغرافیایی دیگر، متمایز می سازد و شخصیت و هویت ویژه ای بدانان می بخشد.

جداگانه و متمایز بودن نسبت به دیگران، اصلی کهن است و ریشه در ژرفای معنویت ها دارد، چنان که در قرآن کریم آمده است:

«... یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائلا لتعارفوا. ان اکرمکم عندالله اتقیکم...»^{۳۱}

(شعوب، جمع «شعب» در عربی است که با مفهوم «ملت» در فارسی کنونی برابری دارد)

یعنی: «ای مردم همانا شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را به صورت ملت ها و قبیله ها قرار دادیم تا از هم متمایز باشید. همانا گرامی ترین شما نزد پروردگار، پرهیزکارترین شما است.

تعیین می کنند، چنان که دو قدرت رقیب در یک بخش ویژه جهان، به آسانی دو منطقه جدا از هم ولی متداخل را با اندکی تفاوت در مرزهای پیرامونی هر یک در نظر می گیرند. به این ترتیب، اصل مرزهای منطقه ای چارچوبی نیست که نخست تعیین گردد و آنگاه اجزای ترکیب کننده یک منطقه سیاسی در داخل آن گنجانده شود، بلکه به عکس ترسیم مرزهای پیرامونی آخرین بخش از جریان مشخص نمودن «منطقه» مورد نظر هر قدرتی است که پس از برقرار شدن روابط ضروری میان عوامل پدیدآورنده یک منطقه و پدیده های ترکیب کننده آن صورت می پذیرد.^{۲۹}

۵- امت، ملت، هویت

پیش از پیدایش مفهوم «ملت» و ناسیونالیزم، و پیش از پدید آمدن نظام «دولت ملی»، پیروان دین های گوناگون را «ملت» های آن ادیان می خواندند، مانند «ملت اسلام» یا «ملت یهود». در آن کاربرد، مفهوم «ملت» با مفهوم کنونی «امت» در جهان اسلام برابری داشت، مفهومی که گستره جغرافیایی فرامرزی و حتی فرامنطقه ای است. در برداشتی مستقیم از مفهوم «امت» بود که فلسفه کمونیزم مفهوم «خلق» را اختراع کرد، چیزی که پس از هشتاد سال، کارایی جغرافیایی - سیاسی خود را در دهه ۱۹۹۰ از دست می دهد، حال آنکه مفهوم «امت» رو به گسترش دارد. این مفهوم، به هر حال، به معنی «پیروان دین» است. در جهان امروز مفهوم «ملت» در برگرفته ایده یکپارچگی گروهی جمعی از مردمان در سرزمینی مشخص است. این مفهوم هنگامی واقعیت می پذیرد که افراد ترکیب کننده آن گروه انسانی پدیده هایی را میان خود مشترک ببینند، پدیده هایی که همه آن افراد را به هم پیوند دهد و چهره ای کلی و یکپارچه بسازد که نماینده ویژگی های مشترک همه آنان باشد. جی. اندرسن J. Anderson در سال ۱۹۸۶ یادآوری کرد که «ملت» ها، مانند دیگر سازمان ها و ساختارهای اجتماعی، تنها اشغال کننده سرزمین نیستند، بلکه مدعی همخوانی با مکان جغرافیایی ویژه ای هستند. آنها با «حاکمیت» حکومت در این داری سرزمینی شریکند و از این مشارکت است که مفهوم «دولت ملی» پدید می آید. به این ترتیب، مفهوم «ملت» از دونظر با مفهوم «امت» تفاوت دارد: نخست اینکه «ملت» وابسته به سرزمین مشخصی است، یعنی مفهومی «درون مرزی» است، حال آنکه «امت» مفهومی است فرامرزی؛ دوم اینکه «امت» پدیده ای است ناشی از یک عامل فرهنگی، یعنی دین، حال آنکه مفهوم «ملت» پدیده ای است حاصل پیوند چند عامل فرهنگی و محیطی. تعریف مادی ارائه شده از سوی اندرسن با تعاریف کسانی که «معنی» را در این زمینه «اصل» می دانند، تفاوتی اساسی دارد. عصاره نخستین تئوری معنوی مربوط به «ملت» در رابطه با «حکومت» را گاتمن (۲-۱۹۵۱)، هارتشورن (۱۹۵۰) و جونز (۱۹۵۴) به دست دادند. این دانشمندان معتقد به «حرکت» در جهان سیاست

Borderlands and eastern Iranian Borders, Urosevic Foundation Publication, London 1995, p. 465.

۸. برای بحث و بررسی بیشتر این نظریه نگاه کنید به:

A. Drysdale and G. Blake, **Interstate land boundaries, in The Middle East and North Africa; a Political geography**, New York: Oxford University Press 1985, pp. 80-3.

۹. نگاه کنید به مرز تعیین شده از سوی آلتای میان ایران و افغانستان در کتاب یادشده پیروز مجتهدزاده:

The Amirs of the Borderlands and Eastern Iranian Borders, Urosevic Foundation Publication, London 1995, pp. 331-341.

۱۰. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ترجمه فارسی از ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۶، صفحه ۴۶۴-۵. شایان توجه است، پادشاهی ای که به هنگام پیدایش اسلام در بین النهرین تأسیس شده باشد، نمی توانسته تا شش قرن بعد در همان منطقه ای دوام یافته باشد که خلافت عباسی برای مدتی مشابه بر جهان اسلام حکم می رانده، مگر آنکه مسعودی تاریخ پیدایش این پادشاهی را ششصد سال جلوتر فرض کرده باشد.

۱۱. مسعودی، همان منبع، صفحه ۴۶۷.

12. Jean Gottmann, «Evolution of the Concept of Territory», **Social Science Information**, Paris 1976, Vol. 14, Nos 3/4, p. 3.

۱۳. همان منبع.

14. F. A. Hinsley, **Sovereignty**, Walts, London 1966, p. 26.

15. Peter Taylor, op. cit., p. 188.

16. A. James, «Sovereignty: ground rule or gibberish?», **Review of International Studies** 10: 1-18, 1984, p. 2.

17. L. Reissman, **The Urban Process. Cities in Industrial Societies**, Free Press, New York 1964, p. 95.

۱۸. نگاه کنید به نقل قول کریستف از ارستو:

Ladis K. D. Kristof, «On the Concept of Center and Periphery», Paper presented at the Meeting of the Political Geography Study Group, Paris, **Foundation National des Science Politiques**, 3, 4 et 5, 1978, p. 14, footnote No. 7.

19. Twentieth Century Found.

۲۰. برای آشنایی بیشتر با این مطلب، نگاه کنید به:

دکتر پیروز مجتهدزاده، «در سوگ پدر جغرافیای سیاسی نوین»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هشتم، شماره ۷ و ۸ (۷۹-۸۰)، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳، صفحه ۷۲-۷۴.

21. Jean Gottmann as quoted in the **New York Times**, Wednesday, March 2, 1994.

۲۲. برای آشنایی بیشتر با این موارد نگاه کنید به:

گفت و گو با دکتر پیروز مجتهدزاده، «نقش آفرینی ایران در تحولات سیاسی جهان»، روزنامه همشهری، ۸، ۷ و ۹ آبان ۱۳۷۵، صفحه مقالات.

۲۳. برای آشنایی با جهانی اندیشی جغرافیایی مکیندر نگاه کنید به نوشته های زیر از وی:

«The Geographical Pivot of History», in the **Geographical Journal**, Vol. 23, 1904, pp. 421-442.

-Democratic Ideas and Reality, A Study of Politics of

به این ترتیب، به اعتبار قرآن کریم است که می توان گفت «امت» بودن و «ملت» جداگانه و متمایز از دیگران بودن در اسلام با هم منافات ندارد. به هر حال، ارضای حس تعلق داشتن به سرزمینی سیاسی و هویت ملی ویژه، زیربنای انگیزه معنوی اصلی در اندیشه هرانسان و هر گروه انسانی ویژه است. هنگامی که حس تعلق به سرزمینی سیاسی ارضا شود، نیاز انسانی داشتن «هویت» خودنمایی می کند. واژه «هویت» به معنی «چه کسی بودن» است و نیاز به داشتن آن است که حس شناساندن خود یا یک سلسله عناصر فرهنگی و تاریخی را در فرد یا یک گروه انسانی (ملت) تحریک می کند. همان گونه که یک فرد نیازمند شناخته شدن به نام و ویژگی های خاص خود و شناساندن خود بدان نام و ویژگی هاست، یک گروه انسانی نیز نیازمند شناخته شدن و شناساندن خود به یک سلسله پدیده های مادی و معنوی است که شخصیت ملی ویژه و شناسنامه متمایزی را پدید می آورد. پویایی این پدیده های مشترک است که مفهوم «ملت» را واقعیت می بخشد، پدیده هایی چون دین مشترک، زبان مشترک، سلسله خاطرات سیاسی مشترک، برخی دیدگاه های اجتماعی مشترک، سرزمین سیاسی مشترک و آداب و سنن و ادبیات و فلکلور مشترک. مجموعه ای از همه این مفاهیم «شناسنامه ای» ملی می سازد که «هویت» ملی یک گروه انسانی، یا یک ملت، را واقعیت می بخشد.

(دنباله دارد)

یادداشت ها

1. Raimondo Strassoldo, «The Study of Boundaries: A Systems - Oriented, Multi disciplinary, Bibliographical Essay» in the **Jerusalem Journal of International Relations**, Vol. 2, No. 3, Spring 1977, p. 81.

۲. پیروز مجتهدزاده، «مرز چیست و مرز سیاسی کدام است؟»، هفته نامه ارادۀ آذربایجان، شماره ۳۵۰ (دوره جدید)، مورخ ۹ تیرماه ۱۳۵۲، صفحه ۷. این مقاله به هنگام جنگ تحمیلی از سوی ماهنامه دانشمند، چاپ تهران، تکرار شد.

۳. حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۴، جلد سوم، صفحه ۳۹۴.

4. Peter. J. Taylor, **Political Geography**, Second Edition, Longman Scientific & Technical, London 1989, p. 145.

5. Jean Gottmann, «Evolution of the Concept of Territory», **Social Science Information**, Vol. 14, No. 3/4, Paris 1976, p. 34.

6. Jacques Ancel, **Les frontieres**, Galliard, Paris 1939, p. 169.

۷. برای آشنایی بیشتر با این نظر، نگاه کنید به:

Piروز Mojtabeh - Zadeh, **The Amirs of the**

«خاورمیانه»، «آسیای جنوب خاوری» و «آفریقای جنوب صحرا». این سه منطقه ویژه به گفته کوهن از دید سیاسی نامتجانس هستند و هر دو نیمکره ژئواستراتژیک در آنها نفوذ دارند.

28. Pirouz Mojtahed - Zadeh, «The Changing World Order and Geopolitical Regions of Caspian - Central Asia and the Persian Gulf», The Urosevic Foundation, London 1992.

29. S. B. Cohen (1973), op. cit., pp. 29-30.

30. Jean Gottmann, «Geography and International Relations», in W. A. Douglas Jackson ed. **Politics and Geographic Relationships**, Princeton Hall Inc. Englewood CLIFFs N.J. 1964.

۳۱. آیه شریفه ۱۳ از سوره مبارکه الحجرات.

Reconstruction, Constable Co., London 1919.

«The round World and the Winning of the peace», **Foreign Affairs**, Vol. 21, July 1943, pp. 595-605.

24. R. E. Walter, **The Nuclear Trap; An Escape Route**, Penguin, London 1974, p. 27.

۲۵. پیروز مجتهدزاده، «نظام دگرگون شونده جهانی و مفهوم منطقه در ژئوپولیتیک»، ره آورد، لس آنجلس، سال هشتم، شماره ۲۹، بهار ۱۳۷۳، صفحه ۱۳۰-۱۱۴.

26. Saul B. Cohen, **Geography and Politics in a World Divided** 2nd ed. Oxford University Press, New York 1973.

۲۷. کوهن سه منطقه ژئوپولیتیک ویژه را میان دو نیمکره ژئواستراتژیک خود مشخص می کند و آنها را «منطقه درهم» می خواند. این سه عبارتند از

هاشمی رفسنجانی

دوران مبارزه

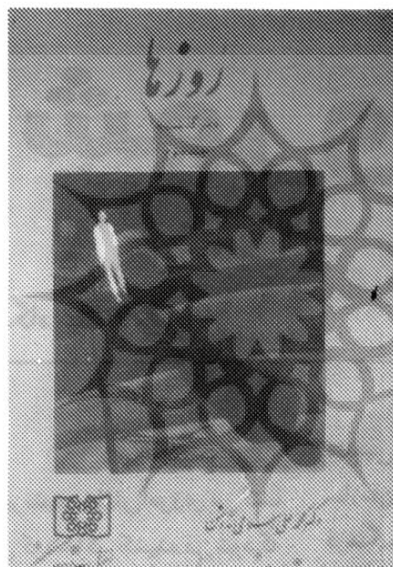
زیر نظر مهندس محسن هاشمی



هاشمی رفسنجانی

دوران مبارزه

زیر نظر مهندس محسن هاشمی
دفتر نشر معارف انقلاب



روزها

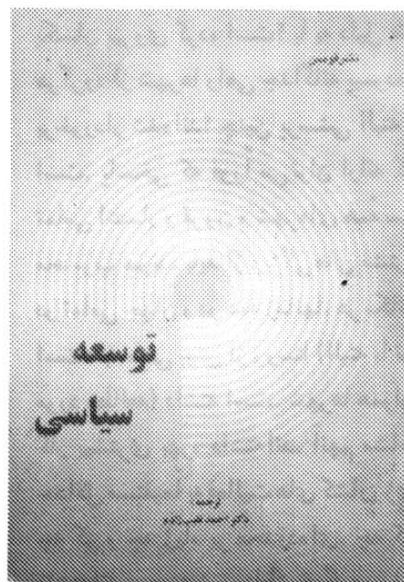
«سرگذشت»

جلد سوم

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

انتشارات یزدان

بها ۸۵۰ تومان



توسعه سیاسی

پروفسور برتران بدیع

ترجمه دکتر احمد نقیبزاده

نشر قومس

قیمت ۶۰۰ تومان